



سوره الفلق

مکی و دارای ۵ آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ﴿١﴾

به نام خدای بخشنده مهربان.

{ ۱ } بگو پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌دم.

مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ﴿٢﴾

{ ۲ } از شر آنچه آفریده.

وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ﴿٣﴾

{ ۳ } و از شر هر تاریکی فشرنده آنگاه که فرا گیرد.

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ ﴿٤﴾

{ ۴ } و از شر دمندگان در گره‌ها.

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ﴿٥﴾

{ ۵ } و از شر حسدورز آنگاه که حسد نماید.

شرح لغات:

عوذ: پناهندگی از شر، در حریم پناهنده در آمدن، ملازم او گشتن.

الفلق: سپیده‌دم، شکاف باز، آفریدگان، حقی که آشکار شده، فلق (فعل ماضی):

سپیده صبح را از میان تاریکی برآورد، چیزی را سرشکاف نمود، کاری شگفت‌انگیز آورد.

غاسق، فاعل: شب بس تاریک، یورش آورنده. مار سیاه. از عَسَقَ: شب تاریک

شد، آب فروریخت و فرا گرفت، چشم از اشک پر شد، اشک از چشم جاری شد، باران فرو ریخت.

وقب: شخص روی آورد، تاریکی فرا گرفت، آفتاب به غروب رفت، چیزی داخل

و پنهان شد، ماه در سایه کسوف درآمد. الوقب. گودی در سنگ، هرگونه فرو رفتگی.



النفاثات، جمع نفاثه: دمنندگان، پرت‌کنندگان آب دهان و خلط سینه.
عقد، جمع عقده: گره، معامله، عزم، اندوه.

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ»: امر قل، در این سوره و سوره بعد، مانند سوره الكافرون و اخلاص و دیگر امرهای «قل» که بسیار در قرآن آمده، فرمان‌هایی است از جانب خداوند به پیمبر اکرم ﷺ که به عنوان مقام نبوت، باید به دیگران اعلام شود تا دیگران به مضمون مورد فرمان آگاه شوند و یا بیش از آگاهی پیروی نمایند. شایسته مقام نبوت و فرمان‌های ابدی قرآن نیست که گفته شود این اوامر راجع به زندگی خصوصی پیمبر اکرم ﷺ یا دستور ذکر و وردی باشد که باید به زبان آورده شود. «عوذ»، خود را در پناه بردن، و «استعاذه» طلب پناهندگی، و گفتن «اعوذ»، خبر و اعلام آن است. «الفلق»، به معنای اصلی و مصدری، چنان‌که موارد استعمال آن نشان می‌دهد؛ هر گونه سرشکاف شدن قشر و پرده‌ای است که از آن پدیده‌ای رخ نماید سر برآورد: «فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى، فَالِقُ الْإِصْبَاحِ»، و به معنای مفعولی، پرده و پوستی است که سرشکاف شده یا پدیده‌ای است که از درون آن سر می‌زند. اگر الف و لام الفلق اشاره به فلق خاص باشد، منصرف به فلق سپیده‌دم که معنای مشهور آن است می‌شود. و اگر اشاره به نوع باشد شامل هر گونه فلقی می‌شود: آن شعاعی که از شکافته شدن تاریکی، و آن گیاه و جانوری که از زمین و بذر و تخم و رحم، سر بر می‌آورد، آن چشمه‌ها و باران‌هایی که از درون کوه‌ها و ابرهای فشرده جاری می‌شود، اعمالی که از نیات و خوی‌ها، و معارفی که از اذهان و افکار، و صورت‌هایی که از ترکیب عناصر و ماده، و وجودی که از عدم پدیدار می‌شوند. اضافه اسم «رب»، به «الفلق» إشعار به چنین ربوبیت وسیع و فراگیرنده‌ای دارد که پیوسته در درون جهان و زیر پوست‌ها و پرده‌های گوناگون، هر موجودی را می‌پروراند و چون آماده ظهور شدند آن پرده‌ها و پوست‌ها را سرشکاف می‌نماید و آن‌ها را پدید می‌آورد.



«مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ»: ما، دلالت بر تعمیم و شمول دارد و اضافه شر به آن، و فعل «خلق» و نسبت آن به خالق، مشعر به آن است که شر از خلق و ترکیب و امتزاج و تفصیل کائنات و مواد و قوا برمی آید، نه از عالم امر و اراده فاعلی خالق. این شرور فقط همان مضاف به «ما خلق» است و در واقع نمایشی از چگونگی نظر و اندیشه و دریافت انسان از حوادث متضاد می باشد و وجود عینی و مستقلی ندارند.

پس اگر انسان خود را برتر آرد و در حریم قدرت رب رساند و به او ایمان آرد و پناهنده شود و با نظر ربوبی به حوادث و پدیده های جهان بنگرد، از مواجهه با آنچه شر می نماید امنیت می یابد، و در درون هر حادثه شرّ نیایی خیری یا مقدمه خیری می نگرد و با بیش و وسیع و نیروی اراده ای که در حریم رب می یابد، می تواند هر حادثه ای را رو به خیر و مقاصد برتر بگرداند و بالای امواج حوادث به سوی ساحل خیر پیش رود. و به عکس، برای فرد تنها و بی پناهی که خود را از حریم پناهندگی رب بر کنار داشته و در میان و درون حوادث واقع شده، هر موج حادثه و هر پدیده ای که از گریبان آفرینش یا از درون اجتماع یا از باطن اندیشه ها سرزند «منفلق گردد»، شر می نماید و در مسیر شرّش پیش می برد:

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ». «طالقانی و زمانه ما»

«وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ»: نکره آمدن «غاسق»، و قید ظرف «اذا وقب»، شامل

- | | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| ۱. در پناه لطف حق باید گریخت | کو هزاران لطف بر ارواح ریخت |
| تا پناهی یابی آن که چه پناه | آب و آتش مر تو را گردد سپاه |
| نوح و موسی را نه دریا یار شد؟ | نی بر اعداشان به کین قهار شد؟ |
| آتش ابراهیم را نی قلعه بود؟ | تا بر آورد از دل نمرود دود؟ |
| کوه یحیی را نه سوی خویش خواند؟ | قاصدانش را به زخم سنگ راند؟ |
| گفت ای یحیی بیا در من گریز | تا پناحت باشم از شمشیر تیز |

(مؤلف)، مثنوی مولانا، دفتر اول، بیت ۱۸۳۹ به بعد.

هرگونه تاریکی فشرنده و فراگیرنده‌ای می‌شود که همه محیط و ظرف تابش را پر کند و هر روزنه نوری را مسدود نماید. مثال بارز و محسوس این‌گونه غاسق، تاریکی شب دیجور است که در آن راهزنان و جانوران و احلام و اوهام وحشت‌انگیز از لانه‌ها و کمین‌گاه‌های زیرزمین، و خلال نفوس سر برمی‌آورند و تاخت و تاز می‌نمایند. تاریکی فراگیرنده کفر و جهل و هوا و خشم و شهوت مثال‌های دیگری از «غاسِقٍ إِذَا وَقَبَ» است که شر آن‌ها از نفس آدمی و در او است، و خطیرتر از هر شری می‌باشد. همین‌که این تاریکی‌های نفسانی محیط درونی آدم را فرا گرفت و نور ایمان و پرتو عقل و شعاع و جدان را خاموش داشت، غرایزو خوی‌های حیوانی و عقده‌ها از بندها و کمین‌گاه‌های درونی رها می‌شوند و چون جانورهای متنوع و متلون به تاخت و تاز درمی‌آیند و به مرکز فرمان و اراده یورش می‌آورند تا همین‌که آن را به دست گرفتند، همه قوا و جوارح را به خواست خود و در مسیر انجام شهوات و اوهام و زبانه‌های خشم خود به هر سو برمی‌گردانند و در این مسیر، هر حد و قید قانونی و اخلاقی و مانعی را از میان برمی‌دارند و هر استعداد و شخصیتی را درهم می‌شکنند و هر قدرت و نیرویی را در اختیار خود می‌گیرند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی» و زمانه ما

«وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ»: این تعبیر آیه «النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» و فعل «اعوذ» که عوذ و تعویذ، از مشتقات آن است، اذهان را به کارهای جادوگرانه زنان متوجه نموده، به خصوص در آن زمان و در میان مردم جاهلیت که جادوگری و کهنات و تعویذ به مهره و سنگ و چوب برای ابطال جادو، رایج بوده است. و چون مأمور به امر «قل» شخص رسول اکرم ﷺ بوده، این توهم پیش آمده که آن حضرت در معرض سحر و جادو بوده است. روایتی هم که آورده شده این توهم را تأیید نموده و بیش از این آن حضرت را چند روز مسحور کار جادوگران نشان داده است.



این‌گونه توهمات منافی مقام نبوت و عصمت و سیره قطعی رسول اکرم صلی الله علیه و آله است، چه اولاً. اگر آن حضرت در معرض تأثیر جادوگران و تصرفات و تلقینات روحی آن‌ها که دچار نقص جسمی و انحراف روحی و خلقی بودند قرار می‌گرفت، اساس و تکیه‌گاه وحی و رسالت سست و بی‌پایه می‌شد. تاریخ روشن زندگی آن حضرت نشان می‌دهد که از آغاز طفولیت تا پایان زندگی، اندیشه‌ها و خاطرات و اعمالش تحت مراقبت و در میان حصن عصمت بوده است. و تأثیر روانی سحر و جادو را نباید مانند تأثیر بیماری‌های بدنی دانست. و اگر سحر و کهنات در روح آن حضرت تأثیر می‌نمود، با آن همه کاهنان و ساحرانی که در عربستان و اطراف آن بودند و با آن همه دشمنی‌ها و مقاومت‌ها، در روح مقدس آن حضرت تصرفی می‌نمودند تا از اعلام نبوت و ابلاغ رسالتش جلوگیری نمایند.

ثانیاً. آیه ﴿وَاللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ (مائده ۶۷/۵) به آن حضرت وعده داده که از هر آسیبی نگاهش دارد. و آیات: ﴿إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا﴾ (اسراء ۴۷/۱۷)، ﴿انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا﴾ (فرقان ۹/۲۵)، این گفته را که پیمبر مسحور شده به ظالمین نسبت داده و آن را گمراهی و تحیر درباره نبوت شمرده است. و آیه ۶۹ طه ۲۰/ ﴿وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى﴾: «رستگاری و پیروزی ساحر را از هر جهت که روی آورد»، و نیز آیه ۱۰۲ بقره ۲/ ﴿...وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾: «زیان رساندن ساحران را جز به اذن خدا» نفی نموده است.

ثالثاً. روایتی را که بعضی راجع به مسحور شدن رسول اکرم صلی الله علیه و آله آورده‌اند، بیش از آنکه مضمونش مختلف است و اسنادی جز نسبت به عایشه و ابن عباس برای آن ذکر نشده، از نظر امامیه و بیشتر راویان اهل سنت و متکلمین معتزله مردود است. طبری با آنکه همه‌گونه اقوال و روایات را با سند در تفسیر خود آورده، این روایت را

نیاورده است. و نیز این سوره به گفته بیشتر مفسرین و به مقیاس کوتاهی و آهنگ آیاتش، مکی است و داستانی که به عنوان شأن نزول این سوره آورده‌اند، راجع به سرزمین مدینه است که در پیرامون آن یهودیان ساحر و جادوگر به سر می‌بردند. و شاید بعد از پرداخت این داستان بوده که بعضی احتمال داده‌اند که این سوره مدنی باشد.^۱ چون خطاب و سیاق و مضامین آیات این سوره و همچنین سوره بعد، نشان‌دهنده اصول شرور و آفاتی است که از حوادث خلقت و قوا و انگیزه‌های نفسانی برمی‌آید و متوجه رسالت اسلام و ایمان و عقاید و اجتماع مسلمانان می‌شود، باید تعبیر «التَّقَاتِ فِي الْعُقَدِ»، نوعی تشبیه لطیف و استعاره باشد برای نشان دادن تبلیغات آهسته زاناه و ساحران و ماهرانه‌ای که در مشاعر و تصمیمات ایمانی و عقده‌های اعتقادی نفوذ می‌نماید و آن‌ها را یکی پس از دیگری سست و باز می‌گرداند، از این رو کار دمیدن و گره زدن جادوگرانه را «عزیمه - عزائم - رقیه - رقی» گویند. گویا در این آیه به «فی العقد» تعبیر شده تا اشعار به همان گره‌های عقیده و ایمانی داشته باشد که جادوگران و دشمنان عقاید محکم، می‌کوشند و با نفَس‌های مسموم خود همی آهسته و پنهانی می‌دمند تا آن‌ها را سست نمایند و

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. شیخ طبرسی در مجمع‌البیان مسحور شدن رسول اکرم ﷺ را به این صورت نقل کرده:

«گویند: لبید بن اعصم یهودی رسول خدا را سحر نمود و سپس آن را در چاهی که از آن بنی زریق بود پنهان ساخت، از این رو آن حضرت بیمار شد. در بین خواب دو فرشته آمدند یکی بالای سر و دیگری پایین پای آن حضرت نشستند و او را آگاه کردند و گفتند که آن جادو در چاه روان و در میان پوست شاخه خرما و زیر سنگی پنهان می‌باشد، آن حضرت بیدار شد و علی و زبیر و عمار را فرستاد تا آب چاه را کشیدند و تخته سنگ را برداشتند و پوست را بیرون آورده دیدند که در آن خورده‌های موی سر و دندانه‌های شانه و یازده گره است که با سوزن به هم دوخته شده است؟ پس این دو سوره نازل شد و هر آیه‌ای که خوانده می‌شد گره‌ی بازمی‌گشت و رسول خدا خود را سبک یافت که گویا از بندی رها شده؟ و جبرئیل می‌گفت به نام خدا تو را می‌رهانم از هر شری که آزارت رساند از حسود و چشم؟ و خداوند شفایت می‌دهد؟ این روایت را عایشه و ابن عباس نقل کرده‌اند». آنگاه شیخ طبرسی این روایت را رد و توجیه می‌نماید. (مؤلف)



صاحبان عقیده را تحت نفوذ و بهره‌گیری «استثمار» خود درآورند.

می‌شود که «النفاثات»، صفت موصوف مقدری مانند: «جماعات، نفوس» باشد. و یا به گفته ابو مسلم «النفاثات زنانی اند که آرای مردان را به خود جلب می‌نمایند و آن‌ها را از مرادشان برمی‌گردانند، زیرا از عزم و رأی به عقد تعبیر می‌شود...». [مجمع البیان]

«وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ»: حاسد، صفت لازم است: کسی که دارای طبیعت و خوی حسد است. این خوی چون دیگر خوی‌های پست ناشی از کوتاه‌بینی و ناتوانی و زبونی روحی است و اثرش در نفس حاسد این است که بدون حساب سود و زیان، از نعمت و قدرت دیگری رنج می‌برد و خود را می‌خورد و چون این خوی برانگیخته شد و از درون سر زد: «اذا حسد» فتنه‌ها برمی‌انگیزد و زیان‌ها می‌رساند. مردم زمان جاهلیت و اوهام آن، از تاریکی شب که در آن دیو و دد از مکامن خود سر بیرون می‌آورند و از جادوی جادوگران و حیل‌های حسودان هراسان بودند و به تعویذات و باطل السحر و چشم‌بندی متوسل می‌شدند. این سوره با تعبیرات متشابه، بعد از بیان شری که می‌شود از سراسر «ما خلق» برخاسته گردد، منشأهای اصلی و واقعی شروری را نشان می‌دهد که در کمین اجتماع و نفوس و افکار و عقاید مسلمانان است، همان‌ها که شب دیجور جاهلیتشان تازه به پایان رسیده بود و در معرض سپیده‌دم «فلق» و پرتو وحی واقع شده بودند. شرور و فتنه‌هایی که از خشم و شهوت طبقات امتیاز جو و رانده‌شده و نفوس مستبد و خودسر و تبلیغات و شبهات جادوگرانه و کید و نقشه‌های حسودان، برانگیخته می‌شود. آن پناهگاه و حصنی که مسلمانان به پیروی از رسول خدا ﷺ، می‌بایست و می‌باید به آن پناهنده شوند، مقام ربوبی و آیات و مظاهر ربوبیت او است: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ...»، نه تعویذات و اوراد جاهلیت.

آن رسول گرامی و قائم به حق و عدل که در پرتو وحی و تلاوت آیات و بیست و سه سال جهاد و رنج، مردمی را از تاریکی شرک و جاهلیت رهانید و به آنها کتاب و حکمت آموخت و قلوبشان را با خالق و یکدیگر پیوند داد و عزت و قدرتشان بخشید، همواره نگران فتنه‌هایی بود که پس از رحلت و پایان رسالتش روی آرد و تاریکی‌هایی که جای گیرد و راه نفس‌های جادوگرانه و کاهنانه‌ای که باز شود و دام‌ها و نقشه‌های حسودانه‌ای که از هر سو گسترده گردد.^۱

آن فتنه‌ها و تاریکی‌های متنوع و موحش و حیرت‌انگیز - در تعبیرات، تشبیهات، معانی، آهنگ، طول، اوزان و فواصل آیات این سوره - در یک رشته پیوسته و به صورت‌های متقابل و متقارن و بارز نمایش داده شده است: آن پرتو ربوبیتی که از گریبان «الفلق» می‌دمد، آن تاریکی ابهام‌انگیزی که از «ما خلق» روی آورد، آن «غاسق» نکره که از کمین بیرون می‌آید و حمله‌ور می‌شود «إِذَا وَقَبَّ». آن دمنندگان شدید و ساحران «النفثات»، آن «حاسد» نکره، که سر برمی‌آورد، و پی نقشه خود را می‌گیرد: «إِذَا حَسَد».

کلمات و اوزان فعلی و اسمی خاص این سوره: الفلق، غاسق، وقب، النفثات، العقد، حاسد، حسد، است.

۱. این نگرانی را رسول خدا ﷺ گاه به گاه و با بیانات مختلف به زبان می‌آورد. گویند چون احساس بیماری نمود، یا اندکی پیش از آن، با جماعتی از اصحاب به بقیع رفت و با مردان با ایمانی که پس از طلوع اسلام و در سال‌های هجرت و جهاد، در قبور آرمیده بودند این راز را در میان نهاد: «السلام علیکم یا اهل القبور لیهننکم ما اصبحتم فیه مما فیه الناس اقبلت الفتن کقطع اللیل المظلم یتبع آخرها اولها الآخرة شر من الاولی» [سیرت رسول الله، ج ۲، ص ۱۰۹۸] رجوع شود به مقدمه جلد اول این تفسیر. [ج ۲ مجموعه آثار، ص ۱۵] (مؤلف).